



۴

خدا کی ارتباط





سرشناسه :	حسینی، محمدرضا، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور:	خدای عصر ارتباطات/ نویسنده محمدرضا حسینی.
مشخصات نشر :	تهران: گوی، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری :	۴۸ص.
فروست :	بهای پزوهی
شابک :	۹۷۸-۶۰۰-۹۱۰۲۸-۱-۵
وضعیت فهرست نویسی:	۷۰۰۰ریال
یادداشت :	فیبا
موضوع :	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع :	بهایگری — ایران
موضوع :	بهایگری — دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
رده بندی کنگره :	۱۳۸۸ غ ۴ ۵۴ ح/ BP۳۳-
رده بندی دیویی :	۳۹۷/۵۶۴
شماره کتابشناسی ملی:	۱۶۹۳۴۰۰
تاریخ درخواست :	۱۳۸۸/۰۱/۲۶
تاریخ پاسخگویی :	۱۳۸۸/۰۲/۰۵
کد پیگیری :	۱۶۹۳۳۴۷

بهای پزوهی خدای عصر ارتباطات

نویسنده: سید محمدرضا حسینی

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: باختر

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۸۸

قیمت: ۷۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۰۲۸-۱-۵

نمایه:

پیش گفتار:

انگیزه نگارش این نوشته..... ۶

آدمی زاده‌ی ناتوان ۱۰

ویژگی پیامبران..... ۱۲

اساس ادیان الهی..... ۱۵

معیار حقایق پیامبر..... ۱۸

باب و ادعای ذات خدا بودن..... ۲۱

خدای عصر ارتباطات..... ۲۵

زاده شدن خدایی که..... ۲۷

خدای زندانی..... ۲۹

خدای قادر و قاهر..... ۳۴

خدای خدایان..... ۳۶

قبله و مقصود و معبود در نماز..... ۳۹

سخنی با خداپرستان..... ۴۶

یادآوری..... ۴۸



بسم الله الرحمن الرحيم.

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا كُنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.»

هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید:
«به جای خدا، بندگان من باشید.»

بلکه [باید بگوید:]

«به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید، علمای دین
باشید.»^۱

۱. آل عمران(۳): ۷۹. آیه‌ی شریفه بیان گر آن است که پیامبران به پیروان راستین خویش می‌گویند: شما به خاطر آن که دانای در دین هستید، باید بیشتر مردم را به سوی خداوند دعوت کنید.
در این نوشتار، برای ترجمه‌ی آیات قرآن، از ترجمه‌ی آقای فولادوند استفاده شده است.



انگیزه‌ی نگارش این نوشتار:

چندی پیش یکی از همکارانم، در حالی که تلفن همراهش را در دست داشت، نزد من آمد و با تعجب پرسید: «بهجی» قبله‌ی کدام دین است؟ از پرسش ناگهانی او شگفت‌زده شدم و پرسیدم: چه طور؟! گفت: در برنامه‌ای که برای پیدا کردن قبله روی موبایلم نصب کرده‌ام، غیر از مکه و بیت‌المقدس، قبله‌ای دیگر به اسم «بهجی در اسرائیل» دارد... مگر هنوز پیروان دینی از ادیان به جز مسلمانان و یهودیان به جا مانده‌اند که قبله داشته‌باشند؟ من که هنوز شگفت‌زده بودم، به او گفتم: قبل از این که بدانی «بهجی» کجاست، باید بدانی طلای بدلی و تقلبی وقتی می‌تواند خریدار ساده و بی‌تجربه را به سوی خود جلب کند و موجب فریب و گمراهی او شود که زرق و برق و پوشش طلای خالص را داشته‌باشد. از همین روست که نیرنگ‌بازان و بدل‌سازان، رنگ و رو و آب و لعابی از جنس اصلی را به جنس بی‌ارزش خود می‌افزایند؛ به همین سان مدعیان دروغین پیامبری و دین‌های ساختگی، از راه برگرفتن برخی مطالب مثلاً نوعی نماز و عبادات و احکام و آداب تقلیدی از ادیان واقعی، عقیده‌ی باطل خود را به بازار دین‌فروشان عرضه می‌کنند. پس عجیب نیست که گروهی به نام «بهاییان» هم قبله داشته باشند. آری دوست من، «بهجی» نام قبله‌ی بهایی‌هاست. جالب آن که پیروان این مسلک در زمان زندگی رهبرشان رو به میرزاحسین علی نوری-



که او را بهاء الله می‌خوانند- نماز می‌خوانند و اکنون که او از دنیا رفته است قبر او را در اسرائیل قبله قرار داده‌اند.^۲

برای چند لحظه ساکت ماند، دانستم از جوابم جاخورده و به فکر فرو رفته‌است... پس از اندکی درنگ گفت: یعنی مردی به نزدیکان و پیروان خود دستور می‌دهد در مقابلش نماز بخوانند، به رکوع روند و سر به سجده گذارند؟!... آخر چنین چیزی خلاف روش تمام پیامبران خداست حتی تصوّر چنین حکمی برایم آزاردهنده است و از آن آزاردهنده‌تر این که دیگری هم پیدا شوند که این کار ذلّت بار را به اسم دین خدا انجام دهند.

گفتم: خیال ریاست و شهوت مقام، امری است که اگر مهار نشود، انسان را به هر کاری وادار می‌کند. عزّیه خانم، خواهر میرزا حسین علی که ظاهراً از کودکی و نوجوانی با برادرش زندگی کرده و باطن وجود او را خوب شناخته، درباره‌ی او می‌گوید:

«...همیشه بذّر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل می‌کاشت. از همان وقت ایشان را سودای جهان‌گیری در دل و هوای گردون‌سَری در سر بود...»^۳

او هم چنین در جای دیگر پس از نقل برخی از گفته‌های برادرش، چنین می‌گوید:

«من از این عبارات آن‌چه فهمیده‌ام این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته و جز بذّر آمال و امانی که منتهای آرزوی اهل دنیا است در اراضی

۲. در آینده در این باره بیش‌تر گفت و گو خواهیم کرد.

۳. تنبیه الثّامنین: ۶.





دل نکاشته...»^۴

پس از چند لحظه درنگ، همکار جوانم گفت: من پیش از این فکر میکردم بهائیت خود را دین الهی و در ادامه‌ی اسلام معرفی می‌کند و می‌دانستم آن‌ها اصرار دارند که بگویند رهبرشان از طرف خدا به پیامبری مبعوث شده است. یعنی چه طور ممکن است فردی، هم ادعا کند که از طرف همان خدایی که مسلمانان به آن معتقدند آمده است و هم از مردمان بخواهد که به سمت او نماز بخوانند؟ آیا این گفته، نوعی ادعای خدایی نیست؟»

به او گفتم: «عجله نکن. به مطلب خوبی اشاره کردی. حال که بحث از این موضوع به میان آمد، بگذار تا کمی درباره‌اش برایت بگویم؛ چرا که این گونه ادعاهای میرزای نوری - که به بهاء الله مشهور است -، تنها به این نکته محدود نمی‌شود؛ بلکه وی پا را فراتر نهاده است... این قدر برایت بگویم که خدای بهاییان خدای ما نیست... اما برای این که این قضیه را به خوبی دریایی، لازم است پیش از این که سخنان میرزای نوری را درباره‌ی خداوند بررسی کنیم، اندکی درباره‌ی پروردگار توانا - که خود به آن معتقدیم و او را می‌پرستیم - سخن بگوییم. در این صورت، اگر تمایزی در این میان وجود داشته باشد، به خوبی فهمیده می‌شود. ضمناً برای این که موضوع به صورت مستند ارائه شده باشد، فقط از منابعی استفاده می‌کنم که نزد بهاییان معتبر است و دیگر کاری به گفته‌های خواهر میرزا حسین علی - که مورد قبول

۴. تنبیه الثانیین: ۵۴.





بهاییان نیست - نخواهم داشت . هرچند گفته‌اند: *أهل البيت أدری بما فی البيت: اهل خانه از احوالات خودشان بهتر از هر کسی خبر دارند*. آری دوست من، در مطالب و گفتار رهبران و مبلغین بهایی خلاف‌گویی‌ها و تناقض‌های حیرت‌انگیزی وجود دارد که از شنیدن آن‌ها بسیار شگفت‌زده خواهی شد. اینک اجازه بده نخست عقیده‌ی اسلام و مسلمانان را درباره‌ی خداوند آفریدگار جهان به اجمال و اختصار بدانیم.



آدمی زاده‌ی ناتوان!

ما انسان‌ها، هنگامی که به دور از هیاهوی زندگی و غرور برخاسته از منصب و مقام و خدم و حشم، دقایقی در خلوت خود می‌اندیشیم، در می‌یابیم که از خود هیچ نداریم و بسیار عاجزیم. کمی که به خود توجه می‌کنیم، می‌بینیم هر آن چه داریم، به لطف خدای متعال داریم و خوب می‌دانیم خداوند قادرِ قاهر - هر گاه بخواهد- هر آن چه را به ما عطا کرده، می‌تواند از ما باز پس گیرد؛ و این فرآیندی است که پیرامون خود، بسیار دیده‌ایم؛ چه بسا دارایی‌هایی (اعمّ از ثروت، سلامتی، نیروی جوانی، و...) که در مدّت بسیار کوتاهی از دست رفته‌است. و این در حالی است که فرد دارا خود را توانای حفظ دارایی‌اش می‌پنداشت؛ امّا هنگامی که خداوند اراده می‌کند آن را از او باز پس بگیرد، هیچ اختیاری در حفظش ندارد.

شاید برای شما هم پیش آمده باشد؛ روزی که مشغله‌ی فراوانی دارید و بسیار امیدوارید که کارهای خود را بتوانید در پایان روز با کامروایی به انجام برسانید و در ذهن خود، برنامه‌های طول روز خود را مرور کرده‌اید و به خود می‌بالید که چه زندگی منظم و پر فعالیت‌ی دارید! امّا ناگهان توان خود را با یک بیماری ساده از دست می‌دهید و تمام روز را مجبور به استراحت می‌شوید، و از همه‌ی فعالیت‌های خود - که یک به یک و به طور بسیار منظمی در کنار یکدیگر چیده بودید- باز می‌مانید! در چنین موقعیتی، اگر کمی تأمل کرده باشید، به خوبی



عجز خود را در برابر قدرت خداوند یگانه، می‌یابید.

ما انسان‌ها هر گاه با انصاف و به دور از تکبر به خود نگاه می‌کنیم، به خوبی در می‌یابیم: نه تنها کسب دارایی‌های خود، بلکه حفظ آن‌ها نیز، در اختیار خداوند عزوجل است. اما در این میان، اگر کسی از جنس خود ما، یعنی یک انسان، سخن بر این مدعا بلند کند که: «من پروردگار و خدای شمایم» نه تنها این کلام بر ما بسیار گران می‌آید، بلکه ادعایی مضحک می‌نماید. چگونه می‌توان پذیرفت آن کس که توانایی نگهداری خودش را هم ندارد، بخواهد امور مرا - که همانند او هستیم - تدبیر کند؟!^۵

آیا پذیرفتنی است کسی که حتی قدرت دفع نجاسات را هم از خود ندارد، حکمران آسمان‌ها و زمین باشد؟! بنده‌ای که اختیار نفس کشیدن خود را ندارد، چگونه می‌تواند اختیار جان آفریدگان را در دست داشته باشد؟!^۵

با این همه، دیده می‌شود در طول تاریخ، افرادی بوده‌اند که ادعای خدایی و الوهیت کرده‌اند.

۵. سخن در این نیست که کسی به اذن خدای متعال، نمی‌تواند تدبیر امور اشیاء یا افرادی را در دست بگیرد. اما کسی که ادعای خدایی می‌کند، قائل است که مستقل تدبیر امور جهان در دست اوست، نه به اعطای خدای متعال.



ویژگی پیامبران

پیشوایان ادیان الہی، و بہ ویژہ پیشوای دین مبین اسلام، حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ پیوستہ در نہایت خضوع و خشوع نسبت بہ خدای یگانہ ہودہ اند و این اظہار بندگی در برابر خدای متعال، در ہمہی احوال و اقوال ایشان دیدہ می شود. رسول اکرم، با ہمہی عظمتی کہ داشت، خود را بندہی خدا می دانست و بہ ہیچ عنوان پا از بندگی محض در برابر قادر متعال فراتر نمی گذاشت. گفتنی است کہ مسلمانان، بہ عنوان عمل عبادی، در تشہد - کہ یکی از ارکان نماز است - روزانہ ۹ مرتبہ بہ این اعتقاد شہادت می دہند:

«و اشہد انّ محمدًا عبده...»

«و شہادت می دہم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ بندہی خداست...»

ہم چنین از پیامبر خدا نقل است کہ فرمود:

«ما برتر از حقہم بالا نہرید! خداوند مرا پیش از آن کہ بہ پیامبری برگیرد، بہ بندگی برگرفت.»

ع. لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا. (عیون أخبار الرضا علیہ السلام ۲: ۲۰۰، بحار الانوار ۲۵: ۲۷۱)



شاهد دیگر بر این مدعا، کلام پیامبر بزرگ الهی، حضرت عیسی مسیح (ع) در بدو ولادت آن جناب می‌باشد؛ قرآن کریم از قول ایشان چنین می‌فرماید:

« [کودک] گفت: «من/م بنده‌ی خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.»^۷

و نیز خداوند در شأن حضرت روح الله می‌فرماید:

«[عیسی] جز بنده‌ای که بر وی مَنّت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق [و آیتی] گردانیده/یم، نیست.»^۸

به طور اجمال و حتّی بدون رجوع به اقوال پیامبران، می‌توان گفت از ویژگی‌های یک دین الهی، پذیرش خدایی قهار، توانا، بصیر و علیم و رحیم، ... است. و این مسلم است که معنا ندارد پیامبری که فرستاده‌ی خداست، ادّعی خدایی کند. لذا همه‌ی پیامبران، با همه‌ی شأن و منزلتی که دارند، بنده‌ی خدای یکتا هستند. پس هر دینی که ادّعی الهی بودن دارد، باید اعتقاد به خدا را - که اساس یک دین الهی و اصولاً معیار و ملاک تشخیص مکتب الهی از غیر الهی است - در سرلوحه‌ی تعلیم خویش، داشته باشد.

۷. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا. مريم (۱۹): ۳۰

۸. إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ اتَّعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ. زخرف (۴۳): ۵۹



فراموش نکنیم که همه‌ی پیامبران یک سخن داشته و آدمیان را به یک چیز فراخوانده‌اند:

خدای را بپرستید!^۹

برگزیدگانی چون نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، همگی منادیان توحید بوده و همین سخن را ندا داده‌اند و اصولاً هر پیامبری در ابتدای دعوتش مردمان را به خداوندی خدا تنبه داده و در پی ایمان آنان به توحید و یگانگی خداوند مردم را به رسالت خویش و تعلیم راه و رسم بندگی هشیار کرده‌است. حکم کلی خداوند در برانگیختن رسولان چنین است:

«و همانا در میان هر امتی رسولی برانگیزتیم که [بگوید:] خدای را بپرستید و از طاغوت [= بت پرستی] دوری گزینید.»^{۱۰}

۹. مائده ۷۲ - عیسی / اعراف ۵۹ - نوح / اعراف ۶۵ - هود / اعراف ۷۳ - صالح / اعراف ۸۵ - شعیب / عنکبوت ۱۶ - ابراهیم
 ۱۰. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ. نحل (۱۶): ۳۶.



اساس ادیان الهی

یکی از مکاتب جدیدی که ادّعا می‌کند الهی است، بهائیت است. صاحبان این مکتب، مدّعی‌اند که یک دین جدید الهی آورده و دین اسلام را نسخ کرده‌اند.

فارغ از بررسی اصل ادّعای این مرام، یکی از مهمترین مسائلی که باید مورد بررسی قرار بگیرد، اعتقاد صاحبان و پیروان بهائیت راجع به خداست؛ چرا که ادّعای الهی بودن، لوازمی دارد که یک مکتب باید بدان پایبند باشد. در ادامه‌ی این نوشتار، سعی داریم تا دیدگاه بهائیت را درباره‌ی خداوند به اجمال، ارائه و میان گفته‌های این مکتب در باره‌ی خداوند را با آن چه اسلام در این باب گفته است، مقایسه و تحلیل و بررسی کنیم.

پیشتر این نکته را یادآوری می‌کنیم که بهائیان به مطالب خویش بسیار می‌بالند و حتی مدّعی‌اند که تعلیم دوازده‌گانه‌ی آنان بی‌نظیر و بی‌بدیل است و هیچ دینی چنین تعلیمی نیاورده‌است. از جمله‌ی این تعلیم «وحدت اساس ادیان» است. طبق این تعلیم، آنان مدّعی‌اند که اساس ادیان الهی یکی است. اگر راست بگویند؛ معنای حرفشان باید این باشد که تمام ادیان الهی و آسمانی در باره‌ی خداوند یک سخن مشترک دارند: «لا اله الا هو».



ما، در این گفتار، در صدد بررسی مفصل آن چه ادیان الهی درباره‌ی خداوند متعال گفته‌اند، نیستیم؛ اما اجمالاً می‌دانیم که ادیان آسمانی، خدا را از نیاز و احتیاج منزّه می‌دانند و در تمام جهان آفرینش فقط و فقط به یک معبود قائل‌اند. در آیات قرآن نیز، به یکتایی خدا تصریح و وجود چند اله نفی شده است. آن‌جا که می‌فرماید:

«[بگو:]/ آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری است؟»

بگو: «من گواهی نمی‌دهم.»

بگو: «و تنها معبودی یگانه است، و بی‌تردید، من از آنچه شریک [او] قرار می‌دهید بیزارم.»^{۱۱}

یا در جای دیگر می‌فرماید:

بگو: «اگر- چنان که می‌گویند- با او خدایانی [دیگر] بود، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهی به سوی [خداوند]، صاحب عرش، برمی‌آمدند.»^{۱۲}

۱۱ . « إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ » انعام (۶): ۱۹ .
 ۱۲ . « قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا » اسراء (۱۷): ۴۲ .



باز در آیه‌ی دیگر داریم:

«اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می‌شد. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.»^{۱۳}

واضح است که دین اسلام، خداوند را یکتا و منزّه از داشتن شریک می‌داند و از این آیات به روشنی پیداست که وجود آلّهه، یعنی چند اله را نفی و حتّی بر نفی آن استدلال می‌کند.

۱۳ . «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» انبیا (۲۱): ۲۲.



معیار حقانیت پیامبران

درستی دعوت پیامبران معیارهایی دارد که مهم‌ترین آن، دعوت به خدای یگانه و پرستش خالق یکتا و بی‌همتاست. این را در آغاز این نوشتار به اشاره گفتیم و اینک می‌افزاییم که خداوند به روشنی فرموده است:

«هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید: «به جای خدا، بندگان من باشید.» بلکه [باید بگوید]:

«به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید، علمای دین باشید.»»^{۱۴}

از بخش نخست این آیه درمی‌یابیم که به هیچ‌دوی هیچ‌یک از پیامبران خدا مردم را به بندگی خویش فرامی‌خوانند و بخش دوم آیه تأکید می‌فرماید که کار پیامبران آن است که با آموختن معالم درست دین، مردم را دانای در دین می‌گردانند. یعنی پرستش پیامبران خدا، زائیده‌ی نادانی و جهل مردم است.

۱۴- «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبِيَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا يَنْ كُونُوا رَبَّائِيَ يَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ يَمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.» آل عمران (۳): ۷۹



خداوند یهودیان و نصرانیان را که عَزَّیْر و مسیح را پسر خدا می خواندند، این چنین تند و آشکار، مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد:

و یهود گفتند: «عَزَّیْر، پسر خداست.» و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست.» این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد. خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می شوند؟^{۱۵}

معلوم است که در زمان نزول قرآن، گروه زیادی از مسیحیان حضرت عیسی و نیز مادرش مریم را می پرستیدند. در یکی از آیات شریفه ی قرآن این عقیده ی سبک و سخیف مورد انتقاد شدید قرار می گیرد و خداوند بیان می فرماید که روز قیامت برای اتمام حجت بر مسیحیانی که به ناحق عیسی و مادرش را می پرستیدند، به صورت پرسش انکاری از حضرت مسیح چنین می پرسد:

و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟»

چنان که گفتیم، این پرسش، از باب تأکید بر منفی بودن پاسخ است، یعنی روشن است که حضرت عیسی چنین نگفته است و خداوند می خواهد به مسیحیان بفهماند که عقیده شان درباره ی حضرت عیسی و مادرش، غلط است. بنابراین باز هم روشن است که حضرت عیسی

۱۵. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزَّيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَتَى يُزْفَكُونَ. توبه (۹): ۳۰.



چنین پاسخ می‌دهد:

«منزہی تو، مرا نرید کہ [در بارہ خویشتن] چیزی را کہ حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می‌دانستی. آنچه در نفس من است تو می‌دانی و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم، چرا کہ تو خود، دانای رازهای نہانی»^{۱۶}

۱۶. وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتُ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّتِي الْهِنِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنْكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ .
مانده (۵): ۱۱۶.



باب و ادعای ذات خدا بودن!

به خاطر دارید که پیش از این اشاره کردیم که بهائیان مدعی‌اند که پیامبرشان آیین نوی آورده است که سازگار با عصر جدید و دوران شکافت هسته‌ای اتم و روزگار ارتباطات است. اینک می‌خواهیم به ادعای عجیبی که یکی از پیشوایان اصلی بهائیان کرده است، بنگریم. همان کس که بهائیان او را مبشر ظهور پیامبر خویش می‌دانند. اما پیش از آن باز هم ناگزیریم یکی دیگر از اصول ادیان و اسلام را بازگوییم:

روایات بسیاری داریم که ما را از تَکَلُّم و تَفَكُّر درباره‌ی ذات خدا نهی کرده‌اند:

«تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ»^{۱۷}

«درباره‌ی هر چیزی سخن بگویید و درباره‌ی ذات خدا سخن نگویند.»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید:

«...مَنْ أَفْكَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنَّدَقَ...»^{۱۸}

«...هر که در ذات خدا فکر کند، زندیق شده است...»

۱۷. کافی ۱: ۹۲.

۱۸. کافی ۸: ۲۲.



در کتاب گران سنگ بحار الانوار یک باب با نام « النَّهْيُ عَنِ التَّفَكُّرِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى... »^{۱۹} به معنای «نهی از تفکر درباره‌ی ذات خدای تعالی» آمده است. به این ترتیب از روایات اسلامی به روشنی برمی آید که هر که درباره‌ی ذات خدا صحبت کند، به وادی کفر و زندقه افتاده است. جایی که مسلمانان به خود اجازه نمی‌دهند درباره‌ی ذات خدا حتی تفکر و تکلم کنند، میرزا علی محمد باب، پیشوای بایبان - که بهاء الله خود را از پیروان سینه‌چاک او و موعود وی می‌پندارد- خود را ذات خدا می‌خواند. آری، جناب باب، کسی که در آغاز ادعایش، در مسجد وکیل شیراز، در برابر خوردن فقط یک سیلی از ادعای بابیت دست می‌کشد، و کسی که پس از مجلس محاکمه‌ی ولیعهد آن زمان، ناصرالدین میرزا، در برابر خوردن فقط یازده ضربه چوب از تمامی دعاوی خود، توبه می‌کند،

و کسی که از اعدام خود نیز نمی‌تواند جلوگیری کند، به جایی می‌رسد که خویشتن خویش را ذات خدا! می‌پندارد.

۱۹. بحار الانوار ۳: ۲۵۷.



به نظر می‌رسد شأن یک موحد دارای عقل و فطرت سلیم، بسی برتر از این باشد که چنین عقیده‌ای را درباره‌ی ذات خدا بپذیرد. چرا که خدای یکتاپرستان، این چنین ناتوان نیست! جای بسی تعجب است که جناب باب، از ذات خدا - که طبق عقیده‌ی اسلام نباید از آن صحبت می‌شود- به راحتی سخن می‌گوید.

به این مدعای جناب باب گوش بسپارید و انگشت حیرت به دندان گیرید:
 «إِنَّ عَلَيَّ قَبْلَ نَبِيلِ ذَاتِ اللَّهِ وَ كَيْنُوتِيَّتِهِ!»
 همانا علی قبل نبیل^{۲۰} [= علی محمد] ذات خدا و کیان (هستی) اوست.

جالب آن است که همین میرزا علی محمد باب، از سوی میرزا حسین علی به «ربّ اعلی» [= پروردگار برتر!] نامیده شده است.

کسی که اندکی با قرآن مأنوس باشد چنین تعبیری به گوشش آشنا می‌آید... این تعبیر در تاریخ بی‌سابقه نیست. فرعون - که در روایات اسلامی جزء دوازده نفری شمرده شده که بدترین آفریدگان از آغاز تاریخ تا پایان جهان اند^{۲۱} - نیز چنین ادّعایی را برای خود داشته است.

۲۰. ص ۵ لوح هیکل الدین «نبیل» برابر حروف ابجد مساوی با «محمد» است. این گونه رمز گویی از ابتکارات باب در بیان مطالب است تا به این وسیله سخنان خویش را شگفت و اسرار آمیز جلوه دهد.
 ۲۱. بنگرید: بحار الانوار ۳۷: ۳۴۹.



در سورہ نازعات می خوانیم:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»^{۲۳}

«و [فرعون] گفت: «پروردگار بزرگتر شما من/م!»»

همین مدّعاست کہ او را بہ ورطہی کفر و شرک می کشاند، و همین مدّعاست کہ باعث تیرہ بختی او می شود. چرا کہ در آیہی پس از همین آیہ می خوانیم:

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى»^{۲۳}

«و خدا [هم] او را بہ کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد.»

نتیجہی ادّعی ربّ اعلی بودن او این بود کہ بہ کیفر دنیا و آخرت گرفتار شود.

همین مدّعا را - کہ زشتی و عقوبت آن از سوی قرآن بہ روشنی پیداست - جناب میرزا حسین علی در رابطہ با خودش و میرزا علی محمد باب مطرح می کند.

با این توجّہ، آیا واقعاً می توان چنین فردی را با چنین ادّعایی - از همان سنخ ادّعی فرعون - در ردیف موسای خدا ترس یگانه پرست شمرد؟ موسایی کہ فرستاده شد تا با همین ادّعی فرعون مقابله کند.

۲۲. نازعات (۷۹): ۲۴.

۲۳. نازعات (۷۹): ۲۵.



خدای عصر ارتباطات!

چنان که می‌دانید، عنوان کتاب هم همین تیتَر عجیب است. منظورمان آن است که بگوییم قاعدتاً خدای دوران طلایی ارتباطات، باید خدای عجیب‌تری باشد.

با نگاهی به آیات قرآن درمی‌یابیم که در میان آدمی‌زادگان کسان بسیاری بوده‌اند که بت می‌پرستیده‌اند. بت‌پرستی که بیماری رائج در میان بشر بوده و هست، جلوه‌های گوناگونی داشته است. برخی صورتک‌هایی را ساخته و در برابر آن‌ها سر بندگی فرود می‌آوردند؛ گروهی از سنگ و چوب، خدایانی پرداخته و در برابر آن‌ها پیشانی عبودیت بر زمین می‌ساییدند؛ عده‌ای حیواناتی مانند مار و میمون و گاو و گرگ و ... را مظهر خدای جهان می‌پنداشتند و آن‌ها را می‌پرستیدند؛ اقوامی هم ماه و خورشید و ستاره و آب و آتش را عبادت می‌کردند. حتی بوده‌اند کسانی که جنّ را می‌پرستیدند.

آن گونه که از تاریخ برمی‌آید، مردم یونان باستان برای تمامی پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی مانند باد و باران و طوفان و صاعقه و زلزله و دریا و کوه و جنگل و جنگ و زیبایی و ... خدای جداگانه‌ای را باور داشتند.



افزون بر تمامی این خدایان، تاریخ بشر فراوان سراغ دارد افراد ناتوانی را که با کمال بی‌شرمی ادعای خدایی کرده‌اند و شگفت‌انگیزتر آن که گروهی نادان هم به آنان ایمان آورده‌اند. جایی که هم اینک نیز صدها میلیون نفر در همین هند، گاو را به عنوان یک مظهر آسمانی، می‌پرستند و حتی ادرارش را به عنوان تبرک! به سر و روی خویش می‌مالند، عجیب نیست که گروهی هم پیدا شوند که انسانی را به عنوان خدا و مظهر اله بگیرند و او را بپرستند.

بهائیان یکی از همان گروه‌اند که به روشنی معتقدند پیامبرشان، جناب میرزا حسین علی نوری مازندرانی، نه تنها همانند برخی مظاهر خدایی، مظهر خدا، بلکه خود خدا و بلکه بالاتر، خدای خدایان و خدا آفرین است. از این پس با این مدعای شگفت‌انگیز در این دوران شگفتی‌ها، آشنا می‌شویم.



زاده شدن خدایی که نه زاده می شود و نه می زاید!

حتماً از این عنوان هم تعجب می کنید. باور بفرمایید این جمله عیناً برگرفته از سخن خدای بهائیان است.

جناب میرزا حسین علی نوری، ملقب به بهاء الله - پیشوای اول بهائیان است. در زندگی او حوادثی رخ داده است که شنیدنی است. طبعاً یکی از حوادث زندگی ایشان، همانند تمامی آدمی زادگان، داستان تولد ایشان است. اجازه دهید نخستین رخ داد تاریخی زندگی ایشان را از تولد جناب بهاء الله شروع کنیم:

عبدالحمید اشراق خاوری یکی از معروف ترین مبلغان و بزرگ ترین نویسندگان بهائی، دعایی را از بهاء الله نقل می کند که خودش برای شب ولادتش که مصادف با دوم محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری است، اختراع و انشاء نموده است. در بخشی از آن دعا جناب بهاء الله در وصف خویش می گوید:

« وَ فِيهِ وُلِدَ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ! قَطُوبِي لِمَنْ يَتَّعَمَسُ فِي بَحْرِ التَّعَانِي مِنْ هَذَا الْبَيَانِ »^{۲۴}

۲۴. رساله‌ی «ایام تسعة»: ۲۵. این رساله در برگرفته آداب و اذکار مربوط به تعطیلات رسمی ۹ روزه‌ی بهائیان است.



امشب کسی زاده شد که نه زاده می شود و نه می زاید! پس خوشا به حال کسی که از این سخن در دریای معانی و حقایق غوته ور شود.^{۲۵}

بر اساس این سخن است که جناب اشراق خاوری شعری را از نبیل زرنندی نقل می کند که در وصف شب میلاد خدا! چنین سروده است:

در اول غریال^{۲۶} ز سال فرقان^{۲۷} دوم سحر محرم اندر طهران

از غیب، قدم به ملک امکان گذاشت شاهی که بود خالق من فی الامکان^{۲۸}

به این ترتیب آفریننده ی تمامی هستی در دوم محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری، از جهان غیب قدم به عالم امکان گذاشت و به دنیا آمد!

۲۵. با این بیان شگفت انگیز که به راستی هر کس آن را فهمید باید در دریای معانی غوته ور شود، معلوم می شود که جناب عباس میرزا، پدر جناب بهاء الله نیست و نیز جناب عباس افندی (که بهاء الله او را هم نام پدرش نامیده است) پسر ایشان نیست. جا دارد از بهائیان پرسیم پدر حضرت بهاء الله کیست؟ پسرش کیست؟
۲۶. غریال = ۱۲۳۳

۲۷. یعنی سال هجری قمری

۲۸. گنجینه حدود و احکام ص ۳۱۸



خدای زندانی!

در این نوشتار با عناوین عجیبی برخورد کرده‌اید. یکی دیگر از آن عناوین همین است: خدای زندانی! این داستان را هم بشنوید:

یکی دیگر از وقایعی که در طول دوران زندگانی جناب بهاء الله رخ داد، ماجرای زندانی شدن او بود. این جناب دو بار به دو اتهام جداگانه به زندان افتاده است:

* بهاء الله که قرار بود به عنوان متهم ردیف اول دست داشتن در ترور ناصرالدین شاه، اعدام شود، با وساطت و دخالت آشکار سفیر روس در ایران، مدتی در سیاه‌چال تهران، به زندان می‌افتد.^{۲۹}

* هنگامی که به کشور عثمانی تبعید می‌شود، آن‌جا هم بر اثر اختلاف‌های عمیقی که میان او و برادرش برخاست و به تسویه حساب‌های خونین میان ازلیان و بهائیان انجامید، امپراطوری عثمانی جناب بهاء الله را به زندانی در شهر عکا منتقل کرد تا به این وسیله جلوی آشوب و بلوایی را که دو گروه از بابی‌های متخاصم ایجاد کرده بودند، بگیرد.

۲۹. به نوشته‌ی دیگری از همین مجموعه به نام «جای پای تزار» مراجعه کنید.



در زندان عکا برای جناب بهاء الله حادثه‌ای رخ می‌دهد و جلوه‌ای از ایشان تجلی می‌کند که اجازه دهید از زبان خودش بشنویم:

آثار قلم اعلی نام مجموعه‌ای از آثار اوست. جلد اول این مجموعه، کتاب مبین نام دارد. در این کتاب، با این گفته از جناب میرزاحسین علی مواجه می‌شویم:

«أَنْ اسْتَمِعَ مَا يُوحَى مِنْ شَطْرِ الْبَلَاءِ عَلَى بُقْعَةِ الْمِحْنَةِ وَالْإِتْلَاءِ مِنْ سِدْرَةِ الْقَضَاءِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَسْجُونُ الْفَرِيدُ»^{۳۰}

«بشنو آن چه را از سوی محلّ بلاء بر محلّ محنت و رنج از سدره‌ی قضاء وحی می‌شود که: هیچ معبودی نیست مگر من، که زندانی و تنهاییم.»

در این جمله، به روشنی دیده می‌شود که جناب میرزاحسین علی – که مدّعی بود دین الهی جدیدی آورده است – خود را خدا می‌خواند. این تعبیر، در حقیقت اعتقاد همه‌ی خداپرستان را به تمسخر گرفته و بیان‌گر این نکته است که هر کس تا کنون به خدا اعتقاد داشته و او را می‌پرستیده، در حقیقت میرزاحسین علی نوری را می‌پرستیده است و پیامبر گرامی اسلام و همه‌ی پیامبران پیشین هم که بنده‌ی خدا خوانده شده‌اند، در حقیقت بنده‌ی میرزاحسین علی نوری

۳۰. آثار قلم اعلی ۱: ۲۲۹.



بوده‌اند. اما همان طور که توضیح داده شد، هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که «یک انسان» با تمام ضعف و ناتوانی، خدایش باشد. انسانی که امور خویش را در دست ندارد، چه رسد به امور سایر خلایق.

جالب این جاست که در همین جمله -که ایشان در آن ادّعی خدایی کرده- به ضعف و ناتوانی خویش هم اعتراف کرده است. تعبیر مسجون، به معنای زندانی، به روشنی به عجز و درماندگی جناب میرزا حسین علی دلالت دارد.

البته ما نمی‌دانیم که این خدای محترم در دورانی که در سیاه‌چال تهران زندانی بوده، هنوز به آن مقامات عالی‌یه خدایی رسیده بوده یا خیر، ولی به نظر می‌رسد در زندان تهران هنوز قدرت قاهره‌ی خدایی ایشان رخ ننموده بود، چون در زندان تهران کاری با او کرده‌اند که از یاد کرد آن خجالت می‌کشد!

«وَرُدُوا عَلَی مَا أَسْتَحِیْ أَنْ أُذْکَرُ»^{۳۱}

بر من وارد کردند چیزی را که از ذکر آن حیا می‌کنم.

۳۱. توقیعات مبارکه شوقی: ۴: ۴۷



و باز هم ما نمی‌دانیم با این خدایی که در زندان عکا «هیچ معبودی دیگری به جز او نیست»، در زندان تهران چه کرده‌اند که از ذکرش خجالت می‌کشد، ولی این پرسش برایمان پیش می‌آید که این خدا چگونه خدایی است که در همان حال قدرت و توانایی دفع و رفع آن بلیه‌ی وارده را نداشته است. ناگزیر باید بپذیریم که در آن هنگام هنوز جلوه‌ی الوهیت او رخ ننموده بود.

جناب میرزاحسین علی در یکی دیگر از آثار خود، با تعبیری دیگر، چنین می‌گوید:

«إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ قَدْ حُسِبَ فِي أَخْرَبِ الْبِلَادِ»^{۳۲}

«کسی که جهان را برای خود آفرید، در خراب‌ترین سرزمین‌ها زندانی شده است.»

بازهم جالب آن است که جناب به‌الله اعلام می‌دارد آن هنگام که ایشان به عنوان خدای بیچاره‌ی فلک‌زده زندانی بوده است، هوای زندان افتخار داشته است که خدا در آن نفس بکشد. به این عبارت توجه کنید:

«قَدْ افْتَخَرَ هَوَاءُ السِّجْنِ بِمَا صَعِدَ إِلَيْهِ نَفْسُ اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ»^{۳۳}

«همانا هوای زندان مفتخر و سرافراز شد که نفس خداوند در او بالا رفت اگر شما از عارفین باشید.»

۳۲. لوح ابن الذئب: ۴۲.

۳۳. کتاب بدیع: ۳۹۶ سطر ۴.



یعنی اگر از صاحبان معرفت باشید می‌بینید که خدا در هوای زندان نفس می‌کشد و هوای زندان به نفس خدا سرافراز شده است.

آری این خداوند عزیز زندانی، هم نفس می‌کشد و هم ریش و گیسو دارد چنان که بهائیان را دعوت می‌کند که این خدا را به ریش و گیسوی مبارکش بخوانند و بگویند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَعْرَاتِكَ الَّتِي يَتَحَرَّكُ عَلَى صَفَحَاتِ الْوَجْهِ كَمَا يَتَحَرَّكُ عَلَى صَفَحَاتِ الْأَلْوَابِ قَلَمُكَ الْأَعْلَى وَبِهَا تَضَوُّعُ رَائِحَةُ مِسْكِ الْمَعَانِي فِي مَلَكُوتِ الْإِنْشَاءِ»

۳۴ «خدا یا تو به موهایی که بر صفحه‌ی رویت می‌جنبند- همان‌گونه که قلم/اعلا‌ی تو ای خداوند بر صفحات الواح حرکت می‌کنند- درخواست می‌کنم. همان موهایی که با جنبش و حرکت آن بوی خوش مشک معانی در ملکوت انشا پرکننده می‌شود.»

۳۴. ادعیه حضرت محبوب: ۱۲۳.



خدای قادر و قاهر اسلام

این خدا کجا و خدایی که ما می‌شناسیم کجا؟! خدایی با عظمت و قدرت، که همه چیز در برابر او خاضع است؛ خدایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی او فرمود:

«هر که غیر او اظهار قدرت کرد، ذلیل و خوار شد، و هر که در مقابل او اظهار بزرگی و تکبر کرد، کوچک گردید؛ و اشیاء در مقابل عظمت او متواضع شدند، و در برابر سلطنت و عزت او منقاد و مطیع گشتند.»^{۳۵}

یا در جای دیگر می‌فرماید:

«خدائی که شأنش چنان عظیم است که چیزی بمانند او نیست.

خدایی که همه چیز:

- در برابر عظمتش به زانوی تواضع درآمد؛
- و در پیشگاه عزتش خوار و زبون گشت؛
- و در برابر قدرتش سر تسلیم فرود آورد؛

۳۵ . کافی ۱: ۱۴۱ . (کتاب التوحید، باب جوامع التوحید)



- و در برابر هیبتش در جای خود آرام و قرار یافت؛
- و در آستان سلطنت و ربوبیتش خاضع و خاشع گشت.
- خدایی که آسمان را از آنکه جز به اذن او بر زمین فرو افتد، باز می‌دارد؛
- خدایی که رستاخیز بها نشود مگر به امر و فرمان او؛
- و در سراسر آسمانها و زمین چیزی پدید نیاید مگر به علم و دانش او.^{۳۶}

این خدا کجا و خدای ناتوان و مظلومی که زندانی می‌شود و قدرت آزاد کردن خود را هم ندارد کجا؟! اگر خدای ادیان همان میرزا حسین علی نوری است، پس حتماً امیرالمؤمنین علیه‌السلام خدا را درست نشناخته که آن گونه درباره‌ی او سخن می‌گوید.

۳۶. من لا یحضره الفقیه ترجمه علی اکبر غفاری ۱: ۴۲۷ و ۴۲۸.



خدای خدایان!

بدین سان دانستیم هیچ اثر و نشانه‌ای از خدایی که ادیان الهی و آسمانی معرّفی می‌کنند در بهائیت دیده نمی‌شود.

اما کار به همین جا تمام نمی‌شود؛ جناب میرزا حسین علی ادّعی خویش را فراتر می‌برد. مجموعه‌ی «مکاتیب»، به جناب عبدالبهاء - که پسر جناب میرزا حسین علی و پیشوای دوم بهاییان است - تعلّق دارد. ایشان در این کتاب چنین می‌گوید:

«اظهار ربوبیت والوّهیت بسیاری نموده! حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند؛ از عنوان کتاب تا نهایتش «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» است و جناب طاهره «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» را در بدشت تا عنان آسمان بِأَعْلَى النِّدَاءِ بلند نمود و هم چنین بعضی احبّا در بدشت؛ و جمال مبارک در قصیده و رقائیه می‌فرمایند:

كُلُّ الْأَلُوهِ ٣٧ مِنْ رَشَحِ أَمْرِي تَأَلَّهْتُ وَ كُلُّ الرُّبُوبِ ٣٨ مِنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّتْ

همه‌ی معبودها (اله‌ها)، از تراوش امر من معبود شده‌اند

و همه‌ی پروردگارا، از سررین حکم من، پروردگار شده‌اند.

٣٧. جمع «الوه» برای کلمه‌ی «اله» در هیچ یک از کتب لغت یافت نشد، اما به نظر می‌رسد با توجّه به قرینه‌ی «تألّهت»، منظور از الوه، آلهه بوده است.

٣٨. مکاتیب ٢: ٢٥٥.



از این سخن جناب «بنده‌ی بهاء» چنان برمی‌آید که در داستان بدشت^{۳۹} در ادعای خدایی مسابقه‌ای برقرار بوده و جناب میرزا حسین علی برای آن که گوی سبقت را از دیگر خدایان بریاید، بعدها ادعا کرده که هموست خدا آفرین و مدعی می‌شود که همه‌ی خدایان، از سرریز حکم و فرمان ایشان به مرتبه‌ی والای خدایی رسیده‌اند!

عقیده به این که بهاء الله «خداآفرین» و برتر از همه‌ی خدایان است، منحصر به خود ایشان نیست؛ مریدان سینه‌چاک ایشان نیز همین عقیده را دارند. این داستان نیز شنیدنی است: یکی از مریدان سینه‌چاک جناب بهاء الله شخصی است به نام نبیل زرنندی. او که می‌گویند از عشق به بهاء الله خودش را در دجله غرق کرد؟! در یکی از اشعارش در باره‌ی خدایی معبودش چنین می‌سراید:

ربوبیت به صحرای جلالتش سینه چاک آمد
الوهیت به باغ رفعتش چون بید لرزان شد!

یعنی مقام جناب بهاء الله بسی برتر و بالاتر از ربوبیت و الوهیت است.

در شعر دیگری پرده را بالاتر زده و چنین گفته است:

خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم
پرده برداشته می‌سند به خود تنگ خدایی^{۴۰}

۳۹. شرح آن ماجرا را هم در نوشته‌ی دیگری از این مجموعه به نام «پیدایش» مطالعه فرمائید.

۴۰. هشت بهشت: ۳۱۵



جناب نبیل زرنندی کاسه‌ی از آش داغ تر شده و الوهیت را هم برای میرزا حسین علی ننگ و عار می‌داند و او را از خدا هم بالاتر و برتر می‌شمارد!

آیات پرشماری از قرآن، به صراحت وجود چند اله را نفی می‌کنند. اما در این گونه جملات صریحاً به وجود معبودها در مقابل معبود اشاره شده است. حتی اگر «خداآفرین» بودن ایشان را - که ادعایی مخالف صریح عقل است- در نظر نگیریم، همین که ایشان به آلهه قائل شده‌اند، نشان‌گر آن است که سخن ایشان در باب خداوند، با سخن ادیان توحیدی، یکی نیست.

با توجه به این سخنان، خدای ما، یا خود ایشان است، یا مخلوق ایشان! اما به واقع کدام یک از این دو سخن قابل پذیرش است؟

آیا به راستی موحدان چنین سخنانی را بر می‌تابند؟ هر انسانی که خدای خود را شناخته باشد، ادعان می‌کند که خدای او توانا تر از آن است که نتواند خود را از زندان آزاد کند؛ یا لاقلاً نگذارد چیزی بر او وارد کنند که از ذکرش خجالت می‌کشد.

خدای انسان موحد، یکتاست و منزّه از آن که شریک داشته باشد، چه رسد به این که مخلوق یک انسان ناتوان باشد.



قبله و مقصود و معبود در نماز!

از واجبات نماز هر مسلمانی، این است که آن را رو به کعبه بخواند؛ نماز باید برای رضای خدا، و به نیت تقرب به او خوانده شود. در طول نماز، مسلمان باید خود را در محضر خدای متعال ببیند، و لذا حالت خضوع و خشوع و بندگی داشته باشد. این از مسلمانی است که هر مسلمانی به آن معتقد است.

همان گونه که گفته شد، قبله‌ی مسلمانان کعبه است، و رسول الله صلی الله علیه و آله، مسلمانان را از این که قبر ایشان را به عنوان قبله بگیرند، به شدت نهی کرده است:

«لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِی قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَعَنَ الْيَهُودَ حِينَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^{۴۱}

«قبر مرا قبله و محلّ سجده^{۴۲} قرار ندهید، چرا که خداوند عزّ و جلّ یهود را هنگامی که قبور پیامبران را به عنوان محلّ سجده/اختیار کردند، لعنت کرد.»

۴۱. من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۷۸.

۴۲. در این جا قبر رسول الله را مسجد قرار ندادن، به این معنا نیست که اطراف قبور نباید مسجد بنا کرد، بلکه منظور این است که به قبر رسول الله نباید سجده کرد؛ و این روایت، عدم مشروعیت نماز گزاردن در کنار قبور انبیا و اولیا را اثبات نمی کند.



هم چنین درباره ی امیرالمؤمنین علیہ السلام آمده است کہ:

«روایت شده است کہ پس از پایان یافتن جنگ بصره [جمل] هفتاد نفر از سیاهپوستان و ہندیان خدمت امیر المؤمنین علیہ السلام رسیدند کہ او را بہ خدایی یاد می کردند و در برابرش بہ سجده افتادند.

بہ آنها فرمود: وای بر شما چنین کاری را نکنید! من ہم مخلوقی همانند شما ہستم. آنها نپذیرفتند. حضرت علی بہ ایشان فرمود: اگر از سخن خود برگردید و از این اعتقاد توبہ نکنید، بی تردید شما را می کشم...»^{۴۳}

پس ملاحظہ می شود کہ چگونه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و امیرالمؤمنین علیہ السلام مردم را از سجده بہ سوی خود و قبورشان نہی می کردند.

۴۳ . بحارالانوار ۲۵: ۲۸۵ . برگرفته از ترجمہ ی موسی خسروی از بخش امامت کتاب بحار الانوار.



اما اینک بشنوید این ماجرا را:

به تازگی، بر روی برخی گوشی‌های همراه، برنامه‌ی قبله‌نمایی نصب شده است که بر روی آن، افزون بر آن که سمت و سوی کعبه و بیت‌المقدس نشان داده می‌شود، جایی هم به نام «بهجی» نمایانده می‌شود. «بهجی» نام محلی است در فلسطین اشغالی. محل مدفون شدن جناب میرزا حسین علی نوری، همان خدای «لم یلد و لم یولد»، که به دنیا آمده است، همان خدای یکتای زندانی، همان خدای خدایان، که اینک قبرش قبله‌ی بهائیان است.

اجازه دهید بار دیگر به متون رهبران بهایی مراجعه کنیم و در این مراجعه با حکمی حیرت‌انگیز مواجه شویم. میرزا حسین علی، در کتاب اقدس - که کتاب آسمانی اوست - می‌نویسد:

«وَإِذَا أَرَدْتُمْ الصَّلَاةَ وَلَوْأَنَّ وُجُوهَكُمْ شَطْرَی الْأَقْدَسِ الْمَقَامِ الْمُقَدَّسِ!
الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ مَطَافَ الْمَلَاءِ الْأَعْلَى وَ مُقْبَلِ أَهْلِ مَدَائِنِ الْبَقَاءِ وَ مَصْدَرِ الْأَمْرِ لِمَنْ فِی الْأَرْضِینِ
وَالسَّمَوَاتِ»^{۴۴}

«و اگر خواستید نماز به جا آورید، رویتان را به سوی من که پاک و دارای مقام مقدس‌ام، بگردانید!
همان که خداوند آن را محل طواف ساکنان شریف و والا مقام [= فرشتگان!] و محل روی آوردن
اهل شهرهای بقا و ماندگاری و مصدر امر برای زمینیان و آسمانیان! قرار داده است.»

۴۴. کتاب اقدس: ۷ و گنجینه‌ی حدود و احکام: ۱۹ و ۲۰.



به این ترتیب بهائیان موظف‌اند هنگام حیات جناب بهاء الله به سوی او نماز بگزارند.

سوی ایشان هم همان سو و جانی است که:

– مقامی است بس پاک و مقدس؛

– محل طواف فرشتگان است؛

– قبله‌ی اهل شهرهای بقا و جاودانگی است، محل صدور فرمان برای زمینیان و آسمانیان است!

توجه می‌فرمایید که این مقامات والا تازه منزلت شگفت‌برانگیز «سو» و «جانب» ایشان است.

با مقام خود بهاء الله پس از این بیشتر آشنا می‌شویم.

جناب بهاء الله تکلیف مؤمنان نمازگزار را برای پس از مرگش نیز معین فرموده است؛ آن‌جا که

می‌گوید:

«وَعِنْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَالتَّبْيَانِ، الْمَقَرَّ الَّذِي قَدَرْنَاهُ لَكُمْ، إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ»^{۴۵}

و هنگام غروب خورشید حقیقت و تبیان [= فرارسیدن مرگ بهاء الله] به سوی جایی که برایتان

مقدّر فرموده‌ایم، نماز بگزارید. همانا خداوند بسی سرافراز و بسیار داناست!

منظور ایشان از آن مقرّی که مقدّر فرموده است، همان قبر اوست. چنان‌که در کتاب

دروس الدیانه، درس نوزدهم چنین آموزش می‌دهد:

«قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه [= عکا = قبر بهاء الله] است که در وقت نماز خواندن باید روی

۴۵. اقدس: ۷ و گنجینه‌ی حدود و احکام: ۲۰.



به روضه مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جل جلاله و ملکوت ابهی باشیم...
ولکن چنانچه ذکر شد در قلب باید متوجه به جمال قدم و اسم اعظم باشیم زیرا مناجات و راز و نیازهای ما با اوست و شنونده جزا و نیست و اجابت کننده غیر او نه!
این سخن که به عنوان آموزه‌های دینی به خورد کودکان بهائی داده می‌شود، برگرفته از این سخن جناب عبدالبهاء است که اشراق خاوری از او چنین نقل می‌کند:
« در خصوص محل توجه مرقوم نموده بودید. به نص قاطع الهی، محلّ توجّه، مطاف ملاء اعلی و آستان مقدس کبریاء، روحی و ذاتی و کینونتی [= همه‌ی هستی و وجودم] لترابه القاء [= فدای خاکش باد] و جز به آن عتبه [= درگاه] مقدّسه، توجّه جائز نه! [یاک] [یاک] آن تَتَّوَجَّهْ اِلَیْ غَیْرِهِ [= مبادا مبادا که جز به آن جا توجه کنی!] و محل توجه این عبد آن مقام منزه و مقدّس است. »^{۴۶}
برای آن که به خوبی دریابیم که بهائیان در باره‌ی معبود خویش چگونه می‌اندیشند، این داستان را هم می‌شنویم:

جناب اشراق خاوری که پیش‌تر از او نام بردیم، داستان ملاقات یکی از بهائیان به نام بدیع نیشابوری را نقل می‌کند که برای ملاقات با بهاء الله به عکا آمد. هنگامی وارد شهر شد که دید عبدالبهاء امام جماعت مسلمانان شده(!؟) و بهائیان به او اقتدا نموده و

۴۶ . گنجینه‌ی حدود و احکام: ۲۰ و ۲۱.



نماز جماعت می خوانند!^{۴۷}

پس رباعی ذیل را بر روی قطعه کاغذی نوشته تقدیم عبدالبهاء نمود. حضرت غصن اعظم [= عبدالبهاء] او را مورد لطف و مرحمت قرار داده به اتفاق خود او را به قشله (که محل سکونت بهاءالله بوده) بردند و همان شب به شرف زیارت و محضر جمال مبارک نائل شد و رباعی این است:

ساجدم من برای سرّالله	اقتدا می کنم به ابن الله
وحده لا اله الا الله ^{۴۸}	نیست حقی به جز بهاءالله

دیدیم که چگونه نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله مردم را از این که قبر آن حضرت را قبله قرار دهند و به سوی آن سجده کنند، باز داشته است، و امیرالمؤمنین علیه السلام، کسانی را که بر ایشان سجده کردند، به مرگ تهدید کرد. اما درباره ی میرزا حسین علی، مشاهده می کنیم که او پیروانش را به همان چیزی می خواند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام مردم را به شدّت از آن منع کرده بودند؛ یعنی سجده به سوی خود.

۴۷. لابد داشتند نماز میت می خواندند. چون به حکم صریح باب در کتاب بیان و بهاءالله در اقدس نماز جماعت به جز در نماز میت، حرام است. (گنجینه ی حدود و احکام: ۳۰) البته تذکار این نکته نیز ضروری است که بهاءالله و عبدالبهاء و بهائیان در تمام دورانی که در کشور عثمانی می زیستند، تقیه کرده و خودشان را مسلمان جا زده بودند. باز هم این نکته را بگوئیم که تقیه هم در بهائیت حرام است. (گنجینه ی حدود و احکام: ۴۵۶) از این گونه لطیفه ها در بهائیت فراوان است.

۴۸. رَحِیقِ مَخْتوم: ۴: ۷۶۸



هر انسان عاقلی با این سؤال مواجه می‌شود که چرا باید به انسانی که شبیه خود اوست، از روی بندگی سجده کند؟ آیا این انسان خدای ماست که مسجود ما واقع شود؟

تعبیر امیرالمؤمنین در این جا بسیار دقیق و راهگشاست. ایشان در خطابی عتاب‌آمیز به کسانی که به ایشان سجده کردند، فرمودند: «من نیز مخلوقی همانند شمایم». این فرمایش امیرالمؤمنین، حکایت از آن دارد که بندگی فقط در برابر خدای متعال رواست، نه برای یک مخلوق. اما مشاهده می‌کنیم که در این مکتب جدید، این نکته‌ی مهم، به صراحت نقض می‌شود، و پیشوای این مکتب، به وضوح انسان‌ها را به سجده در برابر خودش فرا می‌خواند. آیا یک فطرت بیدار، چنین بندگی و ذلتی را در برابر غیر خدا می‌پذیرد؟



سخنی با خداپرستان

پیامبران الهی، همگی بر انگيخته شدند تا با پدیده‌ی شرک و کفر مبارزه کنند، و اعتقاد خالص توحیدی را از آمیختگی با شرک، مصون نگه دارند. بندگان را به یکتاپرستی فرا خوانند و با مشرکان - که مخلوقی از مخلوقات خدا را هم ردیف خدا می‌پنداشتند- مبارزه کنند. اصولاً الهی بودن یک دین به توحیدی بودن آن است.

در این میان، پیامبری جدید می‌آید و مدّعی می‌شود که دین الهی جدیدی آورده است؛ امّا بر خلاف دیگر رسولان:

مردم را به جای راهنمایی به سوی خدای متعال، به سوی خود می‌خواند؛ خود را خدا و خالق مردم معرفی می‌کند و پیروانش را می‌فرماید که به او سجده کنند؛ ندای توحید پیامبران را که می‌گفتند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به ندای «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَسْجُونُ الْفَرِيدُ» بدل می‌کند؛

به جای «اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» فریاد «كُلُّ خَلْقُوا بِأَمْرِي»^{۴۶} سر می‌دهد؛ وجود نازنین خودش را در زمان حیات قبله‌ی اهل بهاء قرار می‌دهد؛ دستور می‌دهد تا پس از مفقودی [= مرگ] ایشان، بهائیان بی‌نوا به جانب قبرش نماز بگزارند!

۴۹. گنج شایگان نوشته‌ی عبدالحمید اشراق خاوری: ۸۰.



و با چنین ادّعاهایی، اعتقاد تمام موّحدان را به بازی می‌گیرد و دعوت تمامی پیامبران والا مقام، مانند حضرت موسی علیه‌السلام، حضرت عیسی علیه‌السلام، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به هیچ می‌انگارد.

البته گفتنی است که درباره‌ی ادعای خدایی حضرت باب و بهاء، بحث‌های گسترده‌تری می‌توان طرح کرد که به جهت کوتاهی و اختصار این نوشته، از پرداختن به آن چشم می‌پوشیم و ان شاء الله در مجالی دیگر به آن می‌پردازیم.



یادآوری!

چنان که در نوشته‌های پیشین از این سلسه مباحث گفتیم، سایت بهائی پژوهی با آدرس:
WWW.BAHAIRESRESEARCH.ORG آماده پاسخ‌گویی به پرسش‌های شما درباره‌ی بهائیت
است.

شماره تلفن گویای: ۶۶۹۱۳۳۱۰ و آدرس الکترونیکی Info@bahairesearch.org نیز
آماده‌ی دریافت پیام‌ها و مراجعات تلفنی شما خوانندگان گرامی است.